

محاسبات آمریکایی

به نظر می‌رسید که دو همپیمان قدرتمند فاتح در جنگ جهانی دوم یعنی آمریکا و انگلیس، به علت مشابهت‌های ایدئولوژیک و سیاسی اجتماعی و رابطه پسرخواندگی، بیشترین همکاری‌ها را در دنیای پس از جنگ خواهند داشت و تا مدت‌ها نیز چنین بود؛ اما گویا در صحنه بین‌المللی هم قدرت و ثروت پدر و پسر نمی‌شناسد. آمریکای تازه نفس به ضعف و افول روزه‌روز پدر پیر و مکار خود هیچ‌گونه توجه و ترحمی نشان نمی‌داد و هر چه که او پس می‌رفت آمریکا پیش می‌آمد. تقویت ایران در مقابل کمونیسم و دلایل استراتژیک دیگر مانع از آن نمی‌شد که آمریکا از پس منافع مشترک خود با انگلستان، چشم‌انداز سال‌های آینده کانون انرژی جهان در خاورمیانه را نبیند. قرارداد تضعیف درآمدهای نفتی شرکت آرامکو آمریکا با عربستان سعودی، موقعیت نفتی انگلستان را در ایران متزلزل می‌ساخت و آنها را از سهم ۱۶ درصدی ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس دچار نگرانی می‌ساخت.

بسیاری گمان می‌برند که در جریان ملی‌شدن صنعت نفت آمریکا به طرفداری از ایران در مقابل انگلستان ایستاد و از منافع ملت ایران حمایت کرد، در حالی که با مطالعه تاریخ به خوبی درمی‌یابیم که آمریکا خواستار یله‌شدن منافع نفتی به سوی خود بود و گل‌آلود شدن آب او را به مقصود می‌رساند به همین خاطر هم پس از عدم تأمین آنچه که می‌خواست به طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق دست زد. رقابت‌های پنهان و غیرانسانی آمریکا انگلستان بر سر منابع نفتی ایران را در این مقاله مرور خواهیم فرمود.



پایان یافتن جنگ جهانی دوم، ساختار نظام بین‌المللی را دگرگون و دو قدرت آمریکا و انگلیس را رویاروی هم قرارداد. با وجود اینکه آمریکا به عنوان قدرت در حال ظهور در صحنه جهانی و انگلستان هم به عنوان امپراتور رو به افول؛ در مقابله با اتحاد شوروی (سابق) و مارکسیسم دارای منافع مشترکی بودند، در برخی از مناطق مهم دنیا رقابت سختی را با یکدیگر آغاز کردند. آمریکا این بار برای تصاحب مناطق نفوذ و محدود کردن قدرت انگلستان عزم خود را جزم کرده بود. این رقابت که دارای ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی بود، بیانگر یکی از قواعد اصلی نظام بین‌المللی است که ساختار حاکم تنها با پیدایش یک قدرت جدید و افول قدرت پیشین دچار دگرگونی می‌شود.

در این میان خلیج فارس و ایران یکی از مهمترین حوزه‌های رقابت این دو کشور محسوب می‌شدند. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در ایران موقعیت بسیار خوبی به دلیل پایان دادن غائله آذربایجان کسب کرده بود و از همین زمان قصد داشت نفوذ خود در ایران را به تدریج گسترش دهد.^۱ آمریکا که در این زمان در سطح بین‌المللی و منطقه خلیج فارس انگلستان را مجبور به عقب‌نشینی

کرده بود با اجرای دکترین ترومن و اجرای طرح مارشال قصد داشت تا حد زیادی نفوذ خود را در سطح جهانی گسترش دهد.^۲

پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده به صورت بزرگترین کشور اعتبار دهنده دنیا درآمد اما در مقابل، از جمله کشورهای بدهکار آن دوران می‌توان بریتانیای کبیر، بزرگترین امپراطوری مالی پیشین جهان را نام برد. در این زمان تغییر موقعیت انگلستان یکی از اهداف اصلی آمریکا بود که مشاورین روزولت برای تحقق آن برنامه ریزی‌های دقیقی انجام داده بودند. با اجرای همین برنامه‌ها بود که در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازارهای پیشین این امپراطوری بزرگ همگی تحت اشغال کالاهای آمریکایی درآمد.^۳ در منطقه خلیج فارس نیز ایالات متحده طی این سالها از طریق شرکت نفتی آرامکو (Aramco) منابع نفتی عربستان را تحت کنترل خود درآورده و بدنبال کسب منابع بیشتری در منطقه از جمله ایران بود. تاکنون درباره همکاری ایالات متحده و انگلستان در کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق مطالب زیادی نگاشته شده است اما به رقابت این دو کشور در زمینه نفت ایران کمتر پرداخته می‌شود. باید دانست همکاری و رقابت آمریکا و انگلیس در این زمینه، دو روی یک سکه بود که در نهایت با تقسیم منابع نفتی ایران به پایان رسید. این رقابت و همکاری بعد از جنگ جهانی دوم آغاز وطنی بحران ملی شدن صنعت نفت ادامه پیدا کرد. آمریکاییان با زیرکی و با اتکا به قدرت فزاینده سیاسی و اقتصادی توانستند شریک انگلیس در منابع نفتی ایران گردند. علایق آمریکا در ایران بعد از جنگ جهانی دوم علاوه بر نفت، جلوگیری از نفوذ کمونیسم بر مبنای دکترین ترومن بود. آمریکا در عین حال، حضور مستقیم در ایران را با منافع خود سازگار نمی‌دید. از دید آمریکاییان، حاکمیت مستقیم در منطقه استراتژیک خلیج فارس یا توجه به منابع عظیم نفتی آن، درگیری با اتحاد شوروی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. در این دوره دیدگاه ایالات متحده درباره ایران بدین ترتیب بود: «حفظ استقلال ایران برای ایالات متحده آمریکا از اهمیت بسیاری برخوردار است. از سوی دیگر به خاطر موقعیت استراتژیکی و منابع عظیم نفتی، از دست رفتن ایران به مفهوم تهدید امنیت خاورمیانه، پاکستان و هند می‌باشد. از سوی دیگر این امر به حیثیت ایالات متحده در کشورهای منطقه آسیب زده و اعتماد به نفس این کشورها را در مقابله با تهدیدهای کمونیسم کاهش می‌دهد.»^۴

همزمان لندن نیز ارزیابی مشابهی از تهدید کمونیسم و اتحاد شوروی در منطقه داشت. این مسأله زمانی اهمیت پیدا می‌کند که به نقش مهم منابع نفتی ایران در سیاست خارجی انگلیس در منطقه واقف باشیم. در سالهای قبل شرکت نفت ایران و انگلیس منافع و درآمد فراوانی متوجه انگلستان می‌کرد که حفظ آنها در شرایط پس از جنگ جهانی دوم نیز برای آن کشور دارای اهمیت بود. همچنین مقابله با نفوذ شوروی نیز در صدر اهداف انگلستان در منطقه قرار داشت، در عین حال به دلیل آنکه خود را ناتوان از مقابله با آن کشور می‌دانست،



آمریکاییان تا زمانی که مطمئن
 نشده بودند در قبال
 سرنگون کردن دکتر مصدق
 منافی عاید آن کشور
 خواهد شد،
 از وی حمایت می کردند.
 اما در نهایت اختلاف آمریکا
 و انگلیس در این مورد بدین نحو
 به پایان رسید که شرکت نفت ایران
 و انگلیس به یک کنسرسیوم
 بین المللی تبدیل شده
 و آمریکا نیز در آن سهیم باشد.
 به همین دلیل رهبری کودتا
 علیه مصدق را آمریکاییان
 و نه انگلیسی ها به عهده گرفتند!



صحنه ای از اعتراضات مردم ایران علیه «شرکت نفت ایران و انگلیس»

ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر
 سال سوم / شماره ۲۰ / زمستان ۱۳۸۲

نیازمند به کمک‌های ایالات متحده بود. در همین زمینه سفیر بریتانیا در واشنگتن می‌نویسد: «آمریکایی‌ها درصدد اشغال جایگاه ما در خاورمیانه هستند. نفوذ آنها در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم به طور گسترده‌ای زیاد شده است. آنها به عنوان یک قدرت نیرومند و دائمی در عربستان حضور پیدا کرده و بدنبال مسلط شدن بر ایران هستند.»^۵ ارزیابی سفیر انگلستان کاملاً درست بود و ضعف تدریجی بریتانیا و قدرت اقتصادی آمریکا در این دوره زمینه لازم برای نفوذ آمریکا در منطقه را فراهم کرد. در نتیجه این حالت دولت بریتانیا بدین نتیجه رسید که تقسیم منافع برای حفظ حضور بریتانیا در خلیج فارس ضروری است. براساس همین نتیجه‌گیری است که سفیر بریتانیا در تهران موضوع مشابهی با ایالات متحده درباره ایران اتخاذ می‌کند.

«هر دو دولت ایالات متحده و بریتانیا بر این باور هستند که قوای نظامی ایران باید دارای قدرتی باشد که از عهده حفظ امنیت داخلی و دفاع در مقابل تجاوزات خارجی برآید.» در چنین شرایطی بود که زمینه برای گسترش نفوذ آمریکا در ایران فراهم شد و این دولت شروع به فرستادن تجهیزات و پرسنل نظامی برای تعلیم نیروهای ارتش ایران کرد تا بدین طریق مانع از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در ایران شود.^۶

آمریکا به تدریج در ایران صاحب نفوذ می‌شد و نفت ایران نیز جایگاه استراتژیکی در سیاست خارجی آمریکا پیدا می‌کرد. باوجود اینکه آمریکا در این زمان منابع نفتی گسترده‌ای در ونزوئلا و عربستان داشت اما از اهمیت افزایش این منابع برای آینده اقتصاد خود غافل نبود. دی‌گایر رئیس کمیسیون کارشناسان بررسی نفت آمریکا در اکتبر ۱۹۴۳ گزارشی بدین شرح به فاکلین روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده تسلیم کرد: «آینده نفت این نیروی ارزشمند و مهم مدت زیادی وابسته به قاره آمریکا نخواهد بود. طولی نخواهد کشید که ذخایر و مراکز مهم تولید نفت جهان از خلیج مکزیکو و جزایر کارایب به منطقه خلیج فارس انتقال خواهد یافت.»^۷

این در حالی بود که در آن زمان آمریکا تنها ۱۶٪ از نفت خلیج فارس را در اختیار داشت و ۷۸٪ منابع نفتی این منطقه همچنان در اختیار انگلستان بود. همین امر موجب توجه بیشتر آمریکا به منبع نفتی خاورمیانه و آغاز مداخله در امور نفتی ایران گردید. در شرایطی که شوروی نیز چون انگلیس خواهان بدست آوردن امتیازات نفتی در ایران بود، بهانه لازم برای مداخله در امور نفتی ایران جهت جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی و در واقع بدست آوردن امتیازات نفتی برای شرکت‌های آمریکایی در اختیار ایالات متحده قرار گرفت. این در شرایطی بود که انگلیس از سوی مردم ایران و برخی سیاستمداران مخالف انگلیس به دلیل سهم ناچیز ایران از منافع گسترده نفت کشور تحت فشار قرار داشت. آمریکا نیز در این زمان بدنبال نزدیک شدن به آن طیف از سیاستمداران و گروه‌های ایرانی بود که نگرانی فزاینده‌ای از انگلیسی‌ها داشتند. وزارت امور خارجه و انرژی آمریکا نیز در این زمینه فعالیت‌های گسترده‌ای در ایران انجام می‌دادند. به همین

دلیل انگلیس درصدد مبارزه علیه قوام السلطنه که خود را به آمریکایی‌ها نزدیک کرده بود برآمد و دولت او را ساقط نمود. پس از وی ساعد به عنوان نخست‌وزیر جدید انتخاب شد که قرارداد گس-گلشاییان در زمان وی به امضای دولت‌های ایران و انگلیس رسید اما در مجلس شانزدهم آن لایحه مردود اعلام شد. پس آن دولت انگلستان به رغم رقابت با آمریکاییان از سپهبد رزم آرا برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری حمایت کرد.

در بحبوحه کشمکش بر سر نفت ایران وزارت خارجه و انرژی آمریکا نیز فعالیت‌های گسترده‌ای را در این راستا آغاز کرده و این دولت نیز از رزم آرا پشتیبانی کرد. رزم آرا قصد داشت با تلفیق منافع انگلیس و آمریکا مساله نفت را حل کرده و جنبش ملی ایران را از حرکت باز دارد.^۸ آمریکا که تصمیم گرفته بود انگلستان تضعیف شده را تحت فشار قرار داده و بخشی از منابع نفتی ایران را تحت کنترل خود قرار دهد در این میان حتی از اعتباری که از خارج کردن نیروهای اتحاد شوروی از ایران کسب کرده بود استفاده می‌کرد. در بحبوحه درگیری ایران و انگلیس بر سر منابع نفتی و در شرایطی که شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) به هیچ وجه حاضر نبود سهم بیشتری از آنچه در قرار داد الحاقی گس-گلشاییان به ایران اعطا شده بود، واگذار کند، شرکت نفتی آرامکوی آمریکا قراردادی را با عربستان بر مبنای پنجاه پنجاه با اصل تصنیف درآمدهای حاصله منعقد کرد که می‌توانست تاثیر زیادی بر روند مبارزات ایرانیان داشته باشد. در تداوم همین روند وزارت امور خارجه آمریکا، بریتانیا را برای دادن امتیازات بیشتر تحت فشار گذاشت. آمریکا حتی قبل از عقد قرار داد آرامکوی، به انگلیس توصیه کرده بود که با تقاضای رزم آرا برای تصنیف عواید نفت موافقت کند.^۹

در دسامبر ۱۹۵۰ وزارت خارجه آمریکا تصمیم گرفت یک سلسله مذاکرات درباره منافع نفتی دو کشور انگلیس و ایالات متحده انجام دهد. در این زمینه مشاور نفتی وزارت خارجه آمریکا گزارشی را تنظیم کرد که در آن آمده بود: «جاذبه کمونیسم در خاورمیانه از یک سو به علت فقر عمومی مردم و از سوی دیگر ناشی از شهرت بدی است که قدرتهای غربی در این ناحیه به عنوان سردمداران استعمار و امپریالیسم دارند و اصولاً انگلیسی‌ها در ایران به شدت مورد نفرت مردم هستند. برای تحکیم موقعیت نفتی غرب در خاورمیانه، باید به مردم این منطقه نشان داد که عملیات نفتی غرب مستقیماً به سودشان تمام می‌شود.»^{۱۰}

در این گزارش از تاکتیک برخی کمپانی‌های نفتی که با اصل پنجاه، پنجاه (تصنیف عواید) موافقت نمی‌کنند اظهار تاسف شده و آمده است: «چنین روش‌هایی، اصل امتیازات آنها را تهدید می‌کند و به خطر می‌اندازد.»^{۱۱} از همین روی آمریکاییان از انگلستان خواستند که بر اساس اصل پنجاه - پنجاه با ایران وارد مذاکره شوند اما شرکت نفت ایران و انگلیس اعلام کرد که در صورت پذیرش این اصل، کمپانی مذکور ورشکست خواهد شد. در همین زمان سفیر آمریکا در تهران به آچسن وزیر امور خارجه نوشت: «من فقط می‌توانم این نتیجه را بگیرم که

بریتانیا در مساعی ما برای تقویت موضع ایران خرابکاری می‌کند تا تسلط و کنترل مشکوک و مورد تردید خود را در این کشور حفظ نماید.»^{۱۲}

همانطور که مشخص است آمریکا از تداوم سلطه انحصاری انگلستان بر منابع نفتی ایران به هیچ وجه رضایت نداشت و به دنبال کاستن نفوذ بریتانیا در ایران بود و تنها به همین دلیل بود که با نیروهای مخالف انگلیس در ایران همراهی می‌کرد. این هدف آمریکا در گزارش ویلیام وانتر مدیر کل امور یونان، ترکیه و ایران در وزارت امور خارجه آمریکا بیشتر آشکار و نمایان شده است: «به نظر من از روز روشن تر است که سیاست بریتانیا در ایران با وجود شرایط کنونی جهان سر سوزنی تغییر نکرده است. آنها همچنان مصمم اند که منافع شرکت نفت ایران و انگلیس (AICO) را در درجه اول اهمیت قرار دهند و به این ترتیب بگذارند اوضاع داخلی ایران به طور دائم در وضعی مغشوش و آشفته قرار داشته باشد تا شرایط بصورتی درآید که AICO بتواند نقش سابق خود را عیناً ادامه دهد. یعنی نمایندگان مجلس و مقامات دولتی را کماکان با رشوه بخرند و از این طریق قادر شوند در غیاب یک دولت نیرومند هر طور که مایلند (در ایران) رفتار کنند در حال حاضر این مسئله به وضوح دیده می‌شود که AICO بر سیاست انگلیس در ایران تسلط دارد و هر کاری که ما انجام دهیم تا شاید دولت بریتانیا بتواند خود را از این قیدو بندها رها کند، ارزش آزمودن دارد.»^{۱۳}

از سوی دیگر بریتانیا از انعقاد قرار دادی بین کمپانی آمریکایی آرامکو و عربستان بر مبنای اصل ۵۰-۵۰ وحشت داشت و در این باره سفیر بریتانیا در تهران معتقد بود: «در صورتی که آرامکو امتیازات مالی قابل ملاحظه‌ای به عربستان سعودی بدهد، کار ما در تصویب قرار داد الحاقی بسیار مشکل تر خواهد شد.» از این رو انگلستان از آمریکاییها می‌خواست که امضای این قرارداد را به تاخیر بیندازند. البته استدلال انگلیس این بود که این قرار داد می‌تواند همزمان به منافع نفتی بریتانیا و آمریکا آسیب برساند ولی آمریکا که به دنبال اهداف مهمتری بود در بحبوحه اختلافات ایران و انگلیس قرار دادی با عربستان منعقد کرده این مساله علاوه بر تاثیر مهمی که بر روند تحولات بعدی داشت، در عین حال به آمریکا در تعقیب اهداف خود کمک بسیاری نمود.

همراهی‌هایی که تا این مقطع آمریکاییان با نهضت ملی ایران داشتند، برخی ایرانیان را متقاعد کرده بود که آمریکا در مبارزه علیه کمپانی نفت از حقوق ملت ایران پشتیبانی می‌کند. این عده برخی موضع‌گیریهای آمریکا را نشانه تضاد میان سیاست ایالات متحده و بریتانیا درباره نفت خاورمیانه و به ویژه ایران می‌دانستند. برخی نیز معتقدند که میان‌جیگری آمریکا میان ایران و انگلیس برای حل مساله نفت، نشانه تضاد سیاسی لندن و واشنگتن نبود و ایالات متحده قصد نداشت که بدون توجه به منافع متفق همیشگی خود، بطور یک جانبه از خواست‌های دولت و ملت ایران پشتیبانی کند.^{۱۴} هرچند هدف اصلی آمریکا حمایت از نهضت ملی ایران نبود اما آن کشور با انگلستان نیز همراهی چندانی



هری ترومن، رئیس جمهور آمریکا



وینستون چرچیل، نخست وزیر بریتانیا



کریمت روز ولایت سراج کودتای ۲۸ مرداد

نداشت. ایالات متحده اصولاً به هیچ وجه راضی نبود که تمام نفت ایران در اختیار انگلستان باقی بماند لذا سیاستی را در منطقه و ایران تعقیب می کرد که کنترل منابع نفتی منطقه را از دست انگلستان خارج کند. سیاستهای آمریکا از ابتدای ماجرای نفت تا پایان آن نیز موید همین واقعیت است. با این فرض می توان گفت که حتی اگر ایران و انگلستان در دوران رزم آرا می توانستند به توافقی بر مبنای اصل تصنیف بدون در نظر گرفتن سهم ایالات متحده دست یابند، آمریکا به شدت در مقابل آن مقاومت می کرد. روند کار آمریکاییها به خوبی نشان می دهد که این دولت در اصل با سیاست دکتر مصدق و «ملی کردن صنعت نفت» مخالف بود. بدین معنی ایالات متحده هم با سیاست نفتی انگلستان در ایران و هم با اصل ملی کردن صنعت نفت سازگاری نداشت. این کشور حتی در دوره مصدق اقداماتی انجام داد که عامل تضعیف دولت وی گردید.

به هر حال پس از فراز و نشیب های بسیار که توضیح تمام آنها هدف این گفتار نیست، دکتر مصدق مامور تشکیل دولت شد. مخالفت آمریکا با سیاستهای نفتی انگلیس از مذاکرات مقامات دو کشور کاملاً آشکار است. در این مذاکرات در حالیکه انگلستان شکست در برابر اصل ملی کردن نفت را نوعی شکست در جنگ سرد تلقی می کرد و خواهان پشتیبانی آمریکا از طرح های آن کشور بود، آمریکاییان علاوه بر نگرانی از نفوذ کمونیسم در ایران، منافع خاص خود را در امور نفتی مد نظر قرار می دادند. ایالات متحده در درگیری نفتی ایران و انگلستان به دلیل آنکه هم با سیاست انگلستان در ایران و هم با اصل ملی کردن صنعت نفت مخالف بود در دوره مصدق چنان عمل می کرد که نهایتاً به اهداف خود نایل گردد. در مذاکرات سال ۱۹۵۱ بین مک گی و سفیر انگلیس در آمریکا، مک گی درخواست ملی شدن صنعت نفت را به رغم جنبه های احساساتی و غیر عملی آن، «یک واقعیت» تلقی کرده و تأکید می کند که ایالات متحده مجبور بود آن را چون یک داروی تلخ بپذیرد و بریتانیا نیز حداقل از لحاظ اصولی باید آنرا می پذیرفت. در همین زمان وال استریت ژورنال نوشت: «آمریکا اجازه

نخواهد داد انگلیس در ایران به زور متوسل شود و اصرار خواهد ورزید که نیروهای انگلیسی از تهدیدهای مدل قرن نوزدهم دست بردارند»^{۱۵} نیویورک تایمز نیز نوشت: «ملی شدن نفت را نمی توان تغییر داد و منافع بریتانیا در ایران باید با عملی انجام شده منطبق گردد.»^{۱۶} همانطور که ملاحظه می شود وزارت امور خارجه آمریکا و مطبوعات این کشور انگلستان را برای پذیرش محدودیتهایی در تسلط خود بر منابع نفتی ایران تحت فشارهای شدیدی قرار دادند. در واقع دلیل اصلی فشارهای آمریکا را باید در ترس از کمونیسم و امید به دست آوردن سهمی در نفت ایران جستجو کرد. علاوه بر این آمریکا بنایه دلایل متعدد مخالف استعمار کهن اروپایی بود و قصد داشت مظهر اصلی استعمار کهن یعنی بریتانیا را در ایران مجبور به پذیرش پایان دوره استعمار کهن نماید.

موضوع دو دولت آمریکا و انگلیس ابتدا درباره دکتر مصدق نیز متفاوت بود. انگلیس به شدت با دکتر مصدق مخالفت می کرد که این امر کاملاً طبیعی می نمود. رهبران انگلیس مصدق را نه یک رهبر دموکراتیک ملی، بلکه در بهترین تعبیر، ناسیونالیستی عوام فریب و در بدترین تعبیر، طرفدار کمونیسم می پنداشتند.^{۱۷} اما از دیدگاه آمریکا بی ها مصدق بهترین گزینه در مقابل قدرت یابی کمونیسم در ایران بود و از سوی دیگر شرکتهای نفتی آمریکایی امیدوار بودند در صورت پیروزی مصدق سهمی در نفت ایران بیابند. دولت ترومن مصدق را مظهر مجسم جوش احساسات ناسیونالیستی مردم ایران می دید که سیاست او در طرد AICO از پشتیبانی گسترده اکثریت ملت ایران بهره مند است.^{۱۸} از نظر بریتانیا اختلافات بر سر نفت، صرفاً موضوعی بود که به منافع اقتصادی آن کشور ارتباط پیدا می کرد. اما از نظر آمریکا، این موضوع اهمیت استراتژیک جهانی داشت. با این وجود انگلیسیها معتقد بودند آمریکا برای منافع آنها در خاورمیانه ندان تیز کرده است چراکه این موضوع مبتنی بر سوابقی نیز بود. در اکتبر ۱۹۴۳ جیمز برنز، مدیر کل سازمان تجهیزات و تدارکات جنگی آمریکا از روزولت خواست بابت غرامت نفتی که طبق قانون «وام و اجاره» ایالات متحده به بریتانیا داده است، این کشور یک سوم از

منافع نفتی خود در ایران را به آمریکا واگذار نماید. همچنین مطبوعات آمریکا در حمایت از مصدق مطالب زیادی را منتشر می کردند. واشنگتن پست در این باره نوشت: «ایرانی ها کمپانی نفت را به چشم یک کشور در شکم یک کشور مصیبت زده و بلا دیده و مظهر مجسم فقر خود می بینند، بنابراین آنان تنها راه نجات را ملی کردن منافع نفت می دانند.»^{۱۹}

روزنامه نیویورک تایمز نیز نوشت: «اگر ایالات متحده از مصدق پشتیبانی نکند حیثیت آمریکا در ایران و سراسر خاورمیانه به خطر می افتد. برای انگلیس، اعمال فشار و نفوذ در کشور آزادی که تاریخ و تمدن نوشته آن بسیار زودتر از تاریخ و تمدن خود بریتانیا آغاز شده و بر آن برتری دارد، کار آسانی نیست.»^{۲۰}

علاوه بر این اختلاف اصولی دیگری نیز میان ایالات متحده و انگلیس وجود داشت که آن بحث مستعمرات بود. آمریکاییان با بررسی عملکرد انگلستان به این نتیجه رسیدند که این کشور قصد رها کردن مستعمرات را ندارد. آمریکا قضیه نفت ایران را نیز از همین منظر تجزیه و تحلیل کرده و برای عقب نشینی انگلستان از موضعش آن کشور را تحت فشار قرار می داد. در واقع ایالات متحده به دلیل منافع خاصی که در این قضیه داشت با ملی شدن صنعت نفت ایران در آغاز موافق بود و آن را اهرم فشاری بر انگلستان و عامل تضعیف موقعیت جهانی آن کشور به ویژه در مناطق مستعمراتی تلقی می کرد.

آمریکاییان تا زمانی که مطمئن نشده بودند در قبال سرنگون کردن دکتر مصدق منافی عاید آن کشور خواهد شد، از مصدق حمایت کرده و به اشکال گوناگون انگلستان را برای پذیرش اصل ملی شدن صنعت نفت تحت فشار گذاشتند. در نهایت نیز اختلاف این دو کشور در این مورد بدین نحو ختم شد که شرکت نفت ایران و انگلیس به یک کنسرسیوم بین المللی که شرکت های آمریکایی نیز در آن سهمیه باشند تبدیل گردد. و به همین دلیل رهبری کودتا را آمریکاییان و نه انگلیسی ها به عهده گرفتند. کریمت روزولت در مصاحبه ای که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با روزنامه معروف آمریکایی لس آنجلس تایمز انجام داد، به صراحت خود را فرمانده کودتا معرفی کرد.^{۲۱} با این

وجود رقابت‌های میان آمریکا و انگلیس و تلاش این کشور برای تضعیف موقعیت انگلستان در خاورمیانه نه تنها متوقف نشد بلکه در سال‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد. بسیاری معتقدند آمریکا پس از مواجه شدن با سرسختی مصدق و نیز پس از به قدرت رسیدن جمهوری خواهان در کاخ سفید از حمایت مصدق دست برداشت اما آنتونی ایدن مطلبی دارد که کاملاً مغایر با این برداشت است. به نظر آنتونی ایدن، همکاری ایالات متحده، در مورد بحران AICO موجب شد بریتانیا آمریکاییان را در نفت ایران سهیم کند و این حقیقت در کنسرسیوم نفت ۱۹۵۴ به خوبی متبلور شد. ایدن در همین زمینه می‌گوید: «در مبارزه با دولت مصدق، بریتانیا در واقع موافقت آمریکا برای نجات دادن بریتیش پترولیوم [شرکت نفت انگلیس و ایران] را خریداری کرد. با پیشنهاد شرکت آمریکاییها در کنسرسیوم جدید که از سوی وزارت امور خارجه بریتانیا مطرح شد، آمریکا سیاست بیطرفی خود بین مصدق و لندن را کنار گذاشت.»^{۲۲} ایدن بر این مساله تاکید می‌کند که ایالات متحده تنها زمانی در بحران ملی شدن صنعت نفت با انگلیس همکاری کرد که بریتانیا به ایالات متحده در کنسرسیوم جدید نفت سهام قابل توجهی اعطا کرد.

با این وجود تلاش آمریکا برای تضعیف موقعیت انگلستان در خاورمیانه به همین جا متوقف نشد و در سال‌های بعد نیز تداوم یافت. در سال ۱۹۵۵ بریتانیا پیمان بغداد را که ایران، عراق، پاکستان و ترکیه در آن عضو بودند با هدف مقابله با اتحاد شوروی به امضا رسانید. ایالات متحده با وجود اینکه از پیمان بغداد حمایت می‌کرد ولی هیچگاه عضو رسمی آن نشد. آمریکا می‌پنداشت به این دلیل که بریتانیا از طرف کشورهای رادیکال عرب مورد انتقاد قرار گرفته است حضورش در پیمان بغداد، موجب ناراحتی و توهین به کشورهای مستقل عرب خواهد بود.^{۲۳} هدف انگلیس از این پیمان در واقع حفظ منافع خود در منطقه بود که این مساله مورد رضایت آمریکاییان واقع نشد. در همین حال ایالات متحده همچنان به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه بود. در گزارش سفیر بریتانیا در تهران، سر اجراستونز آمده است که: «اخیراً اعلامی زیادی مشاهده شده که نیروی دریایی آمریکا بدنبال نفوذ در خلیج فارس است.» در ادامه همین گزارش در ارتباط با همکاری اقتصادی و دفاعی و سیاسی بریتانیا با ایالات متحده و موقعیت بریتانیا در خلیج فارس آمده است: «بهتر است راه حلی برای خروج از این بن بست پیدا کنیم. کمی کوتاه آمدن بهتر از این است که بحرانها ما را کاملاً غرق کنند.»^{۲۴} بعد از جنگ جهانی دوم بریتانیا برای حفظ نفوذ خود در منطقه احتیاج به تلاشی فراوان و رقابت با آمریکا داشت در حالیکه دیگر توان این رقابت را از دست داده بود.

بریتانیا با ضعف اقتصادی خود پس از جنگ و ضربه ای که متعاقب استقلال هند و بحران ملی شدن صنعت نفت ایران خورده بود، توان رقابت با آمریکا را در خود نمی‌دید. به همین دلیل مقامات بریتانیایی تلاش می‌کردند که به آمریکا ضرورت حضور خود در منطقه جهت مقابله با اتحاد شوروی را ثابت کنند. از دیدگاه دولت بریتانیا، ایالات متحده باید درک می‌کرد که وجود بریتانیا در خلیج

فارس برای دفاع از منافع غرب که شامل منافع نفتی ایالات متحده نیز می‌باشد ضروری است. وزیر امور خارجه بریتانیا، لوید جرج در این زمینه می‌گوید: «ما باید درصدد آن باشیم که آمریکا موقعیت ما را در خلیج فارس به عنوان تضمین کننده منافع غرب در آن منطقه درک کند که این امر شامل منافع شرکتهای نفتی آن کشور هم می‌شود.»

به هر حال، با وجود ضعف اقتصادی بریتانیا و ضرورت همکاری این کشور با ایالات متحده جهت حفاظت از منافع اش در خاورمیانه، تا سال ۱۹۵۶ خاورمیانه هنوز یک حوزه نفوذ حیاتی برای بریتانیا محسوب می‌گردید تا اینکه این کشور با بحران کانال سوئز مواجه شد. در سال ۱۹۵۱ دولت مصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد. کانال سوئز به عنوان مسیر اصلی انتقال دو سوم نفت خلیج فارس از اهمیت استراتژیک برای بریتانیا، اروپای غربی و ایالات متحده برخوردار بود. بعد از بحران ملی شدن صنعت نفت ایران و موافقت انگلیس به اعطای سهم قابل توجهی از نفت ایران به آمریکا، نخست وزیر بریتانیا قصد داشت مانع از مداخله ایالات متحده در بحران کانال سوئز شود، زیرا وی از نفوذ بیشتر این کشور در خاورمیانه هراس داشت. به همین دلیل آنتونی ایدن در سال ۱۹۵۵ به کابینه خود گفت: «منافع ما در خاورمیانه از منافع ایالات متحده بیشتر است زیرا تکیه ما بر نفت خاورمیانه، و تجربه ما در منطقه از آنها بیشتر می‌باشد. بنابراین ما نباید اجازه دهیم که هماهنگی با آمریکا و حمایت آن کشور بیش از حد ما را محدود نماید. ما باید روی سیاست خود بر حسب منافعمان سرمایه گذاری کنیم و سعی ما بر آن باشد تا جایی که می‌توانیم حمایت آمریکاییها را جلب نماییم.»^{۲۵} همانطور که مشخص است، آنتونی ایدن از اینکه ابتکار عمل در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بدست آمریکا باشد ناراضی بود. در نتیجه وی قصد داشت در بحران کانال سوئز تجربه بحران ملی شدن صنعت نفت ایران تکرار نگردد. ایدن تاکید کرد که کشورش در بحران مذکور در صورت لزوم باید بدون هماهنگی و همکاری با ایالات متحده وارد عمل شود. به همین دلیل، به دنبال اعلام ملی شدن کانال سوئز از سوی دولت مصر در سال ۱۹۵۶، این کشور بدون مشورت با ایالات متحده و بطور مستقل همراه با فرانسه و اسرائیل به مصر حمله کرد. بزودی مشخص گردید بریتانیا ارزیابی نادرستی از قدرت خود و سیاست جهانی داشته است. پس از حمله به مصر، آمریکا مخالفت خود را با این اقدام نشان داده و نقش مهمی در سازمان ملل در محکومیت این اقدام به عهده گرفت. در جریان این بحران آمریکا نشان داد که حرکت خود را تا کسب نقش بازیگر مسلط در خاورمیانه ادامه خواهد داد. بریتانیا نیز به این نتیجه رسید که نمی‌تواند بدون همکاری با ایالات متحده در سیاستهای منطقه ای وارد عمل شود. انگلستان در بحران ملی شدن نفت ایران نیز، تنها زمانی که رضایت آمریکا را جلب کرده بود توانست اقدامی انجام دهد.

سالها بعد ایدن بصورت تنفرآمیزی در این خصوص اظهار داشت: «آمریکا برای تقبل مسئولیتهای جدید خود در خاورمیانه، بهای گرانی را تعیین کرد.» بدیهی است

آمریکا تنها براساس منافع و شرایط خود اقدام می‌کرد که این امر در همه موارد نمی‌توانست مطابق میل انگلستان باشد. بهرحال آمریکاییان هیچ منفعتی را در محافظت از امپراطوری بریتانیا در هیچ جای جهان نمی‌دیدند. آمریکاییان قصد داشتند به بریتانیایی ها تفهیم کنند که نقش سابق آنان در دنیا عوض شده است و انگلستان نباید وانمود کند که هنوز هم ابرقدرت محسوب می‌شود. انگلستان با گذشت سالها درسهایی این دو بحران را فراموش نکرده است و همچنان در مسائل جهانی در کنار آمریکا و بدنبال این کشور قرار می‌گیرد. این امر در کلیه وجوه سیاست خارجی بریتانیا هیداست. بر همین اساس می‌توان آخرین نمود آن را در مشارکت مستقیم انگلستان در حمله آمریکا به افغانستان و عراق مشاهده کرد.

پی نوشت ها

- ۱- مارک گابوروسکی، آمریکا و سیاست خارجی شاه
- ۲- ر.ک: استفن امبروز، روند سلطه گری تاریخ سیاست خارجی آمریکا، ترجمه: احمد تابنده، ۱۳۶۳، ص ۱۷۴
- ۳- استفن امبروز، پیشین، ص ۱۶.
- 4- y. ALEXANDERA AND A.NANES (Eds) THE UNITED STATES AND IRAN : A DOCUMENTARY HISTORY MARYLAND: UNIVERSITY PUBLICATION OF AMERICA (1980), PP. 265-266
- 5- Pro. London, CAB 129/66
- 6- c (54) 53/ Middle East: Anglo - American Policy Letter to Foreign Office On Policy in the Middle East, From sir Roger Makins/ the British Ambassador to Washington secret 25 th January, 1954.
- 6- B. Burrows, Footnotes in the sand, the Gulf in transition 1953 - 1958 (london) Micheal Russell, 1990, p 135.
- ۷- غلامرضا نجانی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۲۴
- ۸- همان، ص ۹۹
- ۹- مصطفی علم، نفت، قدرت و اصول، ترجمه: غلامحسین صالحیار، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۱۹
- ۱۰- همان، ص ۱۱۹
- ۱۱- همان، ص ۱۲۰
- ۱۲- همان، ص ۱۲۲
- ۱۳- همان، ص ۱۲۵
- ۱۴- غلامرضا نجانی، پیشین، صص ۱۷۴ و ۱۷۵
- 15- Wall street journal, 7 April 1951
- 16- Newyork times, 7 April 1951
- ۱۷- محمد علی کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۱۴
- ۱۸- مصطفی علم، پیشین، ص ۱۶۵
- 19- Washington Post, 22 June 1951
- 20- New york times, 8 November 1951
- ۲۱- غلامرضا نجانی، پیشین، ص ۳۱۷
- 22- A.Eden, Full circle, London: Cassell, 1960, P.198
- 23- A. Dobson, the Politics Of the Anglo- American Economic special Relationship 1940 P.74-1987, (Brightton: Wheatshaf Books, 1988) P.144
- 24- Pro, London, Fo
- 311/ 12057/ the General Political Correspondence Of the Foreign Office, sir Roger sterns, British Ambassador to Tehran, to the British Foreign secretary, Selwyn Lloyd, secret, 8 th. Deceber, 1956. P.47
- 25- Ibid, P.48